

پاسخ به جناب پروفیسور

محمدحسن سالمی

پاسخی ناگزیر به نشریه ایران مهر درباره اصلت نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲.

آقای س - حسام در دوره «جدید جریده» ایران مهر، شماره ۲ شهریور ۱۳۸۲، مقاله‌ای خیلی سطحی و غرض‌آلود تحت عنوان «نامه آیت‌الله کاشانی به مصدق در باب کودتای ۲۸ مرداد؟» نوشته‌اند که حیف وقت گرانبهای انسان که صرف پاسخ کند ولی برای اینکه سکوت علامت رضا نباشد، با چند خطی مزاحم اوقات خوانندگان شریف می‌شوم.

در ۲۸ مرداد ۱۳۸۲ به دعوت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران با همسرم در آن مؤسسه حضور یافتیم و در خصوص پنجاهمین سالگرد ۲۸ مرداد ۳۲ در سمیناری که با همت و پشتکار آن مؤسسه و حضور متجاوز از هزار نفر از طبقات مختلف مردم و استادان نامدار تاریخ ایران سخنرانی کردم و در پاسخ سؤالات مستمعین نکته‌سنج در مورد این نامه که خودم حامل آن بودم و آن را به خدمت شادروان دکتر مصدق ارائه دادم گفت وگوهای مفصلی شد و جای شک و شبهه‌ای نماند. درست یک هفته بعد، یعنی در دوم شهریور ۸۲ مجله ایران مهر برای بی‌اثر نمودن سخنان من سه صفحه با فوت و فنهای ژورنالیستی و عقب و جلو کردن و تحریف گفته‌ها و نوشته‌ها و ادله «کهنه شده و پاسخ داده شده» دوباره در خصوص این نامه‌ها فضل‌فروشی فرموده‌اند. قبل از داخل شدن در موضوع برای روشن شدن مطلب باید بنویسم چند روز قبل که یکی از پژوهشگران میرز آقای مرتضی رسولی با لطف زیاده از حدشان که این صفحات را برایم فکس کردند در مجله ایران‌شناسی به مدیریت جناب استاد آقای جلال متینی در شماره ۲، تابستان ۱۳۸۲ مقاله‌ای به نام «امیرکبیر و اصلاحات» خواندم و در آن به اینجا رسیدم که نویسنده نوشته بودند: «امیرکبیر در سطح بین‌المللی برخلاف سیاست مردان آن عصر که بعضی نفع ایران را در نزدیک شدن به روسیه و بعضی در نزدیک شدن به انگلیس می‌دانستند، در مقام حفظ استقلال ایران از هر دو همسایه شمالی و جنوبی برآمد. این همان سیاست

موازنه منفی‌ای است که بعدها دکتر مصدق آن را پی گرفت. وقتی که توده‌ایها پس از شهریور ۱۳۲۰ می‌گفتند، که ایران برای حفظ توازن! چون امتیازی را به انگلیس برای استخراج و اکتشاف نفت ایران در بخشهای جنوبی کشور داده است، باید معادل چنین امتیازی را برای استخراج نفت در بخشهای شمالی به شوروی بدهد. دکتر مصدق گفت، این سخن مثل آن است که پزشکی بگوید که هر انسان مقطوع‌الیدی باید اجازه دهد که دست دیگرش را هم قطع کنند تا مقطوع‌الیدین بشود. قبل از آنکه بنویسم که این مطلب جایش در یک بحث تاریخی و منطقی نیست و این حرف شادروان دکتر مصدق قیاس مع‌الفارق است و دست مقطوع قابل جبران نیست و ایشان باید می‌فرمودند که به جای یک گرفتاری و بدبختی جدید برای دادن امتیاز به همسایه شمالی، باید کاری کنیم که امتیاز همسایه جنوبی را پس بگیریم نه تنها نفرمودند و ذکر نکردند بلکه در ۱۳۲۸ یعنی سالهای سال بعد از آن هم عقیده‌اش این بود.

نامه مصدق به مکی

آقایان نمایندگان دوره پانزدهم، شما که به استناد قانون این‌جانب قرار داد قوام سادچیکف را رد کردید حق این بود که در موقع شور قرارداد ساعدگس مرا به عنوان عضو مشاور در کمیسیونها دعوت می‌کردید تا نظریات خود را اظهار و ثابت کنم که ضرر قرارداد داری از نظر مدت هزار درجه برای این ملت کمتر است. این کار را نتوانستید بکنید گله هم ندارد. در صورتی که باید بگذرد اگر می‌توانید در ماده واحده توضیح دهید که شش شیلینگ حق‌الامتیاز لیره طلاست که به نرخ روز لیره کاغذی پرداخته می‌شود (با کلاه کاغذی است). چون از مضمون نامه آقای هژیر وزیر مالیه وقت و وزیر دربار فعلی به کمپانی که جزو اسرار اداری است اطلاع نداریم و فعل و انفعالهائی هم تا ۱۹۴۶ بین وزرات مالیه و کمپانی شده که قرارداد الحاقیه مطلقاً در این باب سکوت کرده است وای به حال شما بلا به حال شما اگر از اظهار این توضیح هم خودداری کنید.

دکتر مصدق ۵شنبه ۳ تیر ۱۳۲۸.

منظورم از این یادآوری این بود که طرز نوشتن و از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن نشان می‌دهد که این س - حسام همان آقای پرفسور سیدحسن امین است که سردبیر ماهنامه هستند.

و اما در مورد نامه، باید بگویم من هنوز ناسلامتی زنده هستم و آنقدر دروغ به من می‌بندند، اگر بمیرم دیگر این شرم حضور هم مانعی در کار نیست و هرچه می‌خواهند

دل تنگشان می‌نویسند.

اولاً: برخلاف آنچه نوشته‌اید، نامه را من منتشر نکرده‌ام و اولین بار مرحوم شهید دکتر حسن آیت به مناسبت اولین ۲۸ مرداد در زمان انقلاب اسلامی انتشار دادند. ثانیاً: در مورد این نامه در اول انقلاب صحبت نشده بلکه در کتابی که در دههٔ چهل در پاسخ کتاب گذشته چراغ راه آینده است آمده بود. ثالثاً: در مصاحبهٔ مرحوم احسان طبری می‌خوانید که در اوائل سالهای چهل این نامه را دیده‌اند.

رابعاً: چرا اصرار دارید که چرا این نامه قبلاً منتشر نشده است؟ همین دلیل این است که ما خصومتی شخصی با شادروان دکتر مصدق نداریم و نمی‌خواستیم آب به آسیاب دشمن بریزیم.

خامساً: من نوشته‌ام چرا مرحوم طالقانی گفته‌اند پوست خربزه زیر پای کاشانی گذاشته‌اند. من در پاسخ آقای حمید شوکت، آن هم بعد از ۱۶ سال، گفتم: آقای طالقانی قلب حقیقت کرده‌اند: اولاً در اسفندماه پنجاه سال قبل هنوز طیاره‌های جت به بازار نیامده بودند که از اقصی نقاط دنیا میوه‌جات را به همه جا برسانند. «چرا که در فصل زمستان نه خربزه هست و نه کسی خربزه می‌خورد! من به زنده یاد آقای طالقانی نوشتم آن روز که شما تشریف داشتید شما بودید و آیت‌الله کاشانی و من و خدای ما سه تا. شما در آن سن و سال هنوز آن شخصیت و مقام را نداشتید که به آیت‌الله کاشانی بگویید خربزه زیر پایتان گذاشته‌اند.

حالا اگر شما گناه من می‌دانید که به عنوان نوهٔ کاشانی صیقل به خاطرات بعضی‌ها بزنم و آن را تصحیح نموده با حقیقت جور کنم، با تمام وجودم از جناب عالی طلب عفو دارم.

سادساً: در کجا من با نشر این نامه به ساحت شادروان دکتر مصدق اسائهٔ ادب کرده‌ام که جناب عالی مرقوم فرموده‌اید: «کتمان شهادت و روپوش گذاشتن بر حق و حقیقت همان قدر زشت است که شهادت کذب و جعل خیر و جعل سند!! خود گویی و خود خندی عجب مرد هنرمندی!

باید خدمتان عرض کنم وارونه کردن گفته‌ها به نفع خود و لا اله الا الله را انداختن نه تنها زشت است بلکه در حرفه روزنامه‌نگاری مانند جیب‌بری و سرقت است. مضاف اینکه این کار شجاعت و شهامت اخلاقی هم نیست که مانند اروپاییان پاسخ طرف مخالف را بدون کم و کاست چاپ کنند.

مرقوم فرموده‌اید که: «نوهٔ آیت‌الله کاشانی با نشر این نامه می‌خواهند خوبی پدر

بزرگشان را و بدی دکتر مصدق را ثابت کنند! اما نه برای اینکه ایشان برای حقگویی و ابراز حقایق ارزشی قائل باشند، بلکه برای اینکه دق دل خود را خالی کنند!! آقای محترم، به خدا، جراید بولوازی اروپا و آمریکا هم اینگونه کودکانه برای به کرسی نشاندن منظور خود چیزی نمی‌نویسند.

سابعاً: در جای دیگر مرقوم فرموده‌اید که: آقای دکتر محمدحسن سالمی در گفت‌وگوی خود با آقای حمید شوکت گفتند «در زمانی که در دولت موقت دکتر [مهندس] بازرگان تبلیغات در دست جبهه «مدافع مصدق بود دیگر آن قدرت سابق را نداریم که مردم را به خیابان بکشانیم!! و حتی حرفمان هم از رادیو پخش نمی‌شود!!»

آقای محترم، من کجا چنین غلطی کرده‌ام! چنین مطلبی را من در عمرم به زبان نیاورده‌ام که شما عنوان فرموده‌اید. آخر مجذوبی نباید چشم وجدان را کور کند. آقای شوکت پرسیده بودند در ۲۸ مرداد ۳۲ آیت‌الله کاشانی چرا مانند سی‌ام تیر مردم را به خیابان نکشانیدند من پاسخ دادم که آیت‌الله کاشانی در نامه خودشان به دکتر مصدق نوشته بودند که تو مرا لکه حیض کردی. دیگر ایشان آیت‌الله العظمی نبودند و اجازه صحبت و دفاع در رادیو را نداشتند و دکتر مصدق هم نوشته بود که من مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم! کار آگاهان دکتر مصدق دنبال آیت‌الله کاشانی بودند که ایشان را زندانی کنند!!!

۱۶۰

بعد باز هم فرموده‌اید: که قصد من این است که این واقعیت انکارنشده را در صحنه سیاست تأیید کنم که به حقیقت در نظامهای غیردموکراتیک در سراسر جهان، و از جمله در ایران خودمان، در اکثر برهه‌های مختلف زمانی قدرت سیاسی و امکانات تبلیغاتی در انحصار حکومت‌های وقت است؛ و برخلاف نظامهای دموکراتیک که قانوناً برای پخش تبلیغات اپوزیسیون از رسانه‌های دولتی فرصت برابر به حزب حاکم و اپوزیسیون می‌دهند در کشورهای غیردموکراتیک فرصت و امکاناتی برای دفاع از موضع رقیبان سیاسی احزاب بدیل نیست.» جناب آقای پروفیسور امین، پس چرا به شادروان دکتر مصدق، دمکرات می‌گویید؟ ایشان نه تنها رادیو و روزنامه را از آیت‌الله کاشانی دریغ کردند بلکه منبر را هم از ایشان گرفتند و خانه ایشان را سنگ باران کردند!! در صفحه ۳۹۵ کتاب سیاه (جلد هفتم) در پانویس می‌خوانید: «نگارنده که با داریوش فروهر دوستی دارم، چند سال پیش از این ماجرا از وی سؤال کردم که چرا به منزل آیت‌الله کاشانی حمله کردید؟ ایشان در پاسخ اظهار داشتند که به دستور شخص دکتر

مصدق بوده است. آقای پروفیسور، واقعاً روی من سیاه! همان شب که آقای صفایی نماینده روحانی مجلس از منزل آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق تلفنی اطلاع می‌دهند که «منزل کاشانی را دارند سنگ‌باران می‌کنند! دکتر مصدق می‌گویند آقا ملت! آقا ملت!» آقای پروفیسور، آیا مخالفت کردن با فراندم غیرقانونی باید با سنگ و جرح و قتل و حبس در زمان دولت دکتر مصدق پاسخ داده شود؟ کاری که در زمان صدارت پیرو اجنبی‌ترین دولتها اتفاق نیفتاده بود. و هکذا کریم‌پور شیرازی که گفته بود هر روز صبح سرمقاله‌های خود را اول به نظر دکتر مصدق می‌رسانده است!! که عموماً رکبیک‌ترین مطالب را در خصوص آیت‌الله کاشانی می‌نوشت و یک کاریکاتور آن را در جوف می‌گذارم که ببیند. بعد از گذشت پنجاه سال آیا عرق شرم بر پیشانی شما نمی‌نشیند؟!

چندی پیش نواده رنوار نقاش بلندپایه امپرسیونیست فرانسوی نمایشگاهی از هدیه‌ها و کاغذهای پدر بزرگشان را در معرض دید علاقه‌مندان گذاشته بودند و از من خواستند که در خصوص هنر و شخصیت پدر بزرگشان صحبت کنم؛ اگر می‌خواستم به فرمایش جناب عالی عمل کنم باید می‌گفتم که اینها می‌خواهند از پدر بزرگشان تعریف کنند؛ فایده ندارد! پس به زعم شما نباید کتاب ارزنده دکتر غلامحسین مصدق را خواند چون از پدرش نوشته است؛ و شما می‌نویسید به منظور اعاده حیثیت آیت‌الله کاشانی (پدر بزرگ فقید خودشان) دست به انتشار این نامه زده‌اند!!

۱۶۱

باز مرقوم فرموده‌اید که در همان اوقات نوه بزرگ آیت‌الله کاشانی به نام آقای دکتر محمدحسن سالمی نامه‌ای را که به گفته ایشان به قلم آیت‌الله کاشانی و در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ و خطاب به دکتر مصدق بود منتشر کردند که در آن نامه آیت‌الله کاشانی به مصدق هشدار داده بودند که دربار در مقام کودتایی به دست فضل‌الله زاهدی علیه دولت دکتر مصدق است... جمعی از اهل علم و فرهنگ (!!)) و اکثر طرفداران دکتر مصدق نیز (از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی) این نامه را که به شرط اصالت، سند اتهام دکتر مصدق و تطهیر آیت‌الله کاشانی است مجعول خواندند و از جمله ایراد گرفتند که «اگر این نامه مجعول نیست چرا نامه دقیقاً در دفتر نخست‌وزیری شماره و تاریخ نخورده است و چرا دکتر مصدق در پاسخ آن مطلبی به آیت‌الله کاشانی ننوشته است و چرا اصل این نامه‌ها در نخست‌وزیری پیدا نشده است و...»

من نمی‌دانم پاسخ شما را چه بدهم. در خانه اگر کس است یک حرف بس است! شما که از مدارکی اسم برده‌اید مثل اینکه آنها را تمام و کمال و یا با دقت ملاحظه فرموده‌اید

بلکه از شدت نفرت نسبت به من و عجله در اینکه پنج روز بعد از سخنرانی و اظهارات من در ۲۸ مرداد ۱۳۸۲ آن را به چاپ برسانید از چنین چیزها سرسری گذشته‌اید. می‌نویسید کاشانی نوشته کودتایی وسیلهٔ دربار به دست زاهدی در شرف اجراست. نامه را در اول مقاله چاپ فرموده‌اید؛ کجای آن چنین جمله‌ای آمده است؟

بعد مرقوم می‌فرمایید چرا دکتر مصدق پاسخی به آیت‌الله کاشانی نداده است؟ پس جمله «من مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم» در قاموس جناب‌عالی پاسخ و پاسخی سر بالا نیست؟ نوشته‌اید چرا در نخست وزیری، تاریخ و شماره ورود نخورده است. اولاً این یک نامهٔ خصوصی و شخصی بوده؛ ثانیاً قبل از رساندن به دست دکتر مصدق من از آن کپی گرفته‌ام، یعنی قبل از رسیدن به دست مصدق؛ ثالثاً در پاسخ به آقای ایرج افشار که محقق بزرگوار و با نام و نشانی هستند نوشتم و چندین نامه حتی رسمی، نه خصوصی برایشان چاپ کردم که هیچ‌کدام انگ نخست‌وزیری و تاریخ و امضا ندارند و حتی نوشته بودم که جناب آقای افشار که مصدق شناسند چطور ممکن است نامه‌های بی تاریخ و امضا را ندیده باشند؟! به آنها رجوع کنید و با دقت بخوانید تا به پاسختان برسید. در خاتمه، اگر شماره ندارد یا تاریخ نخورده مقصر کیست؟ من حتی در مصاحبه‌ام به آقای شوکت گفته‌ام که نامه را زیر متکای خودشان گذاشتند. و وقتی پاسخ را آوردند چرا شادروان دکتر مصدق این ایراد را به منشی خودشان نگرفتند؟ چون شما می‌نویسید جعلی است ولی آقای کاتوزیان می‌نویسند درست است اما کاشانی فکر نمی‌کرده کودتا موفق شود و آقای افشار در همین کتاب ارمغان دکتر صدیقی مرقوم فرموده‌اند که جمله جمله خود دکتر مصدق است متنها شاید در پاسخ به یک نامه دیگر!! جناب آقای پروفیسور، از همهٔ اینها گذشته، برخلاف فرمایش شما، موقعی که این نامه منتشر شد پنج سال یا شش سال طول کشید تا پاسخی دادند و از همه مهم‌تر همگی تصمیم گرفتند که بگویند این نامه جعلی است!! می‌دانید چرا شش سال سکوت کردند؟ برای اینکه شواهد زنده، مانند ناصرخان قشقایی یا دکتر غلامحسین مصدق و یا دیگران، که می‌توانستند شهادت بدهند عمرشان را بشما بدهند. این نامه را که در اینجا به زبان اصلی انگلیسی ملاحظه می‌فرمایید و تاریخ و شماره دارد برای آقای یان ریشارد که به آن اشاره فرموده‌اید در پاسخ اینکه ناصرخان با کاشانی دیگر رابطه نداشتند فرستادم که می‌بینید حتی از نظر دولت انگلیس هم مخفی نمانده که مصطفی کاشانی با ناصرخان قشقایی برای مقابله با کودتا که به قول آیت‌الله کاشانی در نامه‌اش به دکتر مصدق گوشزد کرده «که با نقشهٔ خود شماست» پاسخی نداد و نمی‌دانم شما این نامه را هم جعلی خواهید خواند یا از خوانندگانتان که اخبار کذب تحویلشان داده‌اید حداقل

معذرت خواهید خواست؟!

و اما در جای دیگر می‌نویسد: دکتر سنجابی در امیدها و ناامیدیها نوشته است: علت عمده جدا شدن مصدق از کاشانی را دو چیز می‌داند: یکی دخالتها و توصیه‌های کاشانی و فرزندانشان به وزارت‌خانه‌ها که مسئولان وزارت‌خانه‌ها و دیوانیان نمی‌توانستند آنها را قبول کنند چون خارج از عرف اداری و در حقیقت خلاف قانون بود. دلیل دوم را دکتر سنجابی «سیاست خارجی» دانسته و می‌گوید علی‌التحقیق (!!) سازمانی که بر ضد مصدق به کار افتاد شبکه وسیع منظمی داشت و کاشانی هم مرتبط با آن شبکه بود!

اولاً مرحوم دکتر سنجابی از جانب پدری منسوب به من هستند. این عزیزان کسی است که با اشتلم به پاریس رفت که امام(ره) را سر جایشان بنشانند و بعد از اینکه آن فیلم افتضاح آور او را به او نشان دادند رفت لنگ انداخت و زانوی امام را بوسید(!) و هنگامی که از وزارت خارجه استعفا داد از ایشان پرسیدم شما که مخالف بودید چرا از اول قبول کردید گفتند من به علت مخالفت با امام استعفا نکرده‌ام بلکه داماد دکتر یزدی در آمریکا خودسرانه کار می‌کند و حرف مرا که وزیر خارجه هستم نمی‌شنود. گفتم خاک بر سر من که شما که عزیز من هستید آنقدر بی‌شخصیتی در آخر عمری نشان دادید! و اما

۱۶۳

توصیه‌های کاشانی: اولاً، اگر دولت دکتر مصدق کار مردم را راه می‌انداخت مردم به توصیه احتیاج نداشتند. با وزرای مانند بختیار و اخوی و امیرانی مانند سرلشکر وثوق و افشار طوس و دفتری و کارمندانی مانند فلاح و بیات و همه‌کاره‌هایی مانند داماد سوگلی خانم دکتر مصدق آقای دفتری و حسینی و سنجابی و زیرک‌زاده درد مردم حل نمی‌شد؛ در ثانی، آیا توصیه‌های کاشانی و پسرانش خدشه‌ای به کار مبارزه با نهضت ملی بود، یا آرام کردن مردم ناراضی؟ در همایش ۲۸ مرداد امسال در تهران آقای باقر عاقلی محقق معروف در سر میزگرد برای مردم گفت هنگامی که معاون بودند توصیه از کاشانی را نزد وزیرشان می‌بردند. وزیر به او می‌گوید خودت نزد آیت‌الله ببر ایشان گفت من نزد کاشانی رفتم کاشانی گفت من دربان ندارم؛ هر کسی با حاجتی به خانه من می‌آید من به شما رجوع می‌کنم؛ اگر حق داشت حق را به حقدار بدهید اگر نه پاسخش را بنویسید.

و اما راجع به توصیه، خاطره‌ای به یادم آمد که باید با وجود طول کلام بنویسم. همسر من نتیجه شادروان میرزا حسن مستوفی‌الممالک است، ۴۶ سال پیش که برای ازدواج به ایران رفته بودیم مادر بزرگش دختر مستوفی‌الممالک برای من تعریف کردند که دکتر مصدق از اروپا چون مدرک تحصیلی نداشت از آقا (یعنی مستوفی‌الممالک) که عموزاده‌اش بود خواست که بنویسد دکتر مصدق از طرف دولت برای دو سال به اروپا آمده و باید در این مدت کارش را تمام کرده برگردد. اتفاقاً این جریان را سالها بعد در

خاطرات دکتر مصدق به قلم خودشان خواندم که با این مدرک وارد دانشگاه به عنوان مستمع آزاد شده و بعد در سویس گفته‌اند که من از دانشگاه پاریس می‌آیم و درست بدون مدرک نام‌نویسی فرموده و دکترای حقوق گرفته‌اند! آقای پروفیسور امین، این هم توصیه است و هم دروغ است؛ ولی چون آقای دکتر مصدق مرتکب آن شده‌اند صم بکم! اگر کافی نیست از اخاذی‌های مرحوم احمد مصدق هم در راه‌آهن ایران برایتان بنویسم ولی برخلاف فرمایش شما من بغض شخصی از دکتر مصدق ندارم و آن مرحوم مرا از خیلی از طرفدارانش بیشتر دوست داشتند و اگر بازهم تصور می‌فرمایید که جعل و دروغ‌گویی می‌کنم اصل نامه‌های شخصی ایشان را به خودم برایتان بفرستم اگر حمل به خودستایی نگردد.

در جایی دیگر، مطلب را به فلسفه کشانده اما قیاس مع‌الفارق فرموده‌اید؛ آنجا که می‌نویسید به علاوه، جدا شدن آیت‌الله کاشانی (!) از دکتر مصدق در تحلیل نهایی به این دلیل بود که به‌رغم وجوه اشتراک و آرمانهای ضد استعماری مشترک با ایشان، هویت آیت‌الله کاشانی بالضروره یک هویت دینی متعلق به جامعه روحانی و اهل شریعت است ولی هویت دکتر مصدق ضرورتاً یک هویت مدنی، سیاسی، دیوانی متعلق به جامعه مدنی است. برای همین هم لابد همیشه پشت قرآن امضاء می‌کرد یا برای قسم به مجلس و سر مزار سی‌ام تیرها می‌رفت و در نهایت آن روابط با هم قابل جمع هستند. آقای محترم راست می‌گویید اشتباه بزرگ آیت‌الله کاشانی همین بود که به خاطر دست باز گذاردن دکتر مصدق روحانیان را از خود رنجاند و به اجرای امور مذهبی در دولت دکتر مصدق تأکید نکرد چنانکه امام (ره) در مصاحبه پاریس خودشان فرمودند: من به کاشانی نوشتم که در امور دینی اقداماتی نکنند یا نتوانستند یا نخواستند.

بله، آیت‌الله کاشانی می‌گفت اگر ما ریشه را که استعمار انگلیس است قطع کنیم شاخ و برگهای خشک می‌شوند و در این مقطع مبارزه با خارجی، باید همه نیروها را در یک جهت متمرکز نمود. آقای پروفیسور، این عقیده شخصی بود که شما به او هویت شریعتی داده‌اید ولی دکتر مصدق با هویت مدنی برای وجاهت خودش همه را به جان هم انداخت. تمام مدت با حکومت نظامی، با سلب اختیارات یک سال و نیم از مجلس، با تصویب قوانینی مانند سهم کشاورزان و قانون امنیت اجتماعی و بالاخره تعطیل مجلس و راهگشایی برای انجام برکناری به اصطلاح کودتایی خود و آخر الامر تبریک به زاهدی در جلسات دادگاه با دوربینهای عکاسی و فیلمبرداری و تلویزیون و بدبختی ملت و بدنام کردن بهترین و مبارزترین مردان صف اول مبارزه و برخلاف فرمایش جناب‌عالی اگر خاطرات اطرافیان دکتر مصدق را بخوانید هیچ‌کس روز ۲۸ مرداد فکر ملت نبود بلکه به

فکر جان عزیزشان بودند و آنقدر خود را از ملت بیشتر دوست داشتند که حتی دکتر مصدق از چند نردبان و دیوار بالا و پایین رفتند و ابداً حالشان بد نشد و می‌خواهم بگویم، به قول آقای ایرج افشار، غش نفرمودند و همان آقای یان ریشارد که در نوشته «آیت‌الله کاشانی راهگشای انقلاب اسلامی است» می‌نویسد: «با وجود همه محبتی که انسان نسبت به دکتر مصدق دارد نمی‌تواند از این حقیقت بگذرد که ایشان در ۲۸ مرداد قدمی علیه کودتا بر نداشتند.» و مهندس زیرک‌زاده می‌نویسد: «من هنوز روز ۲۸ مرداد صبح صدای دکتر فاطمی در گوشم طنین‌انداز است که از پله‌های منزل مصدق پایین می‌آمد و می‌گفت این پیرمرد همه ما را به کشتن خواهد داد.» و به خود من در عصر ۲۷ مرداد گفتند: «گول توده‌ای‌ها را نخورید؛ این حرف توده‌ایهاست.»

آقای پروفیسور، این کاغذ کاشانی به دکتر مصدق در مقابل مدارک و اسنادی که نشان‌دهنده نقشه ماهرانه دکتر مصدق برای کنار رفتن با حفظ و جاهت ایشان بوده دیگر قدیمی و کهنه شده است. عصبانیت شما نسبت به من و توهین شما به من اثر این همه مدارک داخلی و خارجی را محو نمی‌کند.

شادروان دکتر مصدق یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران و به نظر من سیاستمدار منحصر به فرد ایران بود که با نقشه‌های ماهرانه‌اش در ۲۸ مرداد حزب توده و احزاب طرفدارش و همه مردم را چنان خواب کرد که در آن روز از آنها که در سی‌ام تیر به فرمان کاشانی به خیابانها ریختند و با خون خودشان نوشتند: یا مرگ یا مصدق و جان دادند حتی یک نفر زنده باد مصدق نگفت. باش تا صبح دولتت بدمد - کاین هنوز از نتایج سحر است!

در آخر مقاله تان مرقوم فرموده‌اید که مطلبی را می‌نویسم که دکتر هومن معاون سابق وزارت دربار و ... برای من تعریف کرده و در جای دیگر چاپ نشده است. متأسفانه باید بنویسم که در جلد پنجم کتاب سیاه نوشته مکئی در صفحه ۲۱ چاپ و مرحوم کوثر استاندار نبودند بلکه فرماندار بودند و در آن واقعه به گزارش رسمی ۱۱ نفر مقتول و ۴۰ نفر زخمی شده بودند.

شما نوشته‌اید حمله‌کنندگان از مخالفان دکتر مصدق در حالی که مردم قطعاً تلگراف و اظهار داشته بودند انجمن انتخابات یک طرفه است و احتمال خطر زیاد است و دکتر مصدق وقعی به دو صفحه تلگراف و ۱۵ صفحه امضا نگذاشتند و حتی رنجه و زحمت تلفنی از طرف وزیر کشورشان به خودشان ندادند و فقط فرمودند بازی اشکنک دارد و شما آن را به فداکاری و از جان گذشتگی تعبیر می‌کنید. در حالی که رئیس دولت مسئول حفظ جان اتباع خود است و با وجودی که قبلاً از جریان زابل اطلاع داشتند قدمی

برنداشتند که برای جان مردم هم ارزشی قائل نیستند. وای بر ما. این هم تصدیق صحت نامه کاشانی؛ آفرین. من قصدم مخالفت با شادروان دکتر مصدق نبود، فقط پاسخ شما را دادم. این هم سند حقیقت من که از غیر تهیه گردیده است.

سالها پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بعضی‌ها که سعی دارند خود را ادامه‌دهنده راه دکتر مصدق بشناسانند و بدین منظور می‌کوشند اشتباهات و کجرویهای مصدق را پرده‌پوشی کنند و برای هر اشتباه او عذری و بهانه‌ای بتراشند در توجیه‌نامه هشداردهنده و افشاگرانه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، چون هیچ عذری نمی‌یابند ادعا می‌کنند که این خط آیت‌الله نیست و خط پسر ایشان است که بعدها نوشته شده است!

اولاً، در این صورت پاسخ دکتر مصدق در روز ۲۷ مرداد ۳۲ برای چیست؟! ثانیاً، این جانب برای رفع شبهه، خطهای مختلف آیت‌الله کاشانی و پسرانشان را به آقای احمد سهیلی خوانساری که علاوه بر خوشنویسی کارشناس خط نیز هستند نشان دادم و نظر ایشان را جویا شدم. آقای سهیلی با قاطعیت تأیید کردند که آن نامه خط آیت‌الله کاشانی است و لاغیر و شرح زیر را نوشتند که عیناً گراور می‌شود.
حسین مکی، کتاب سیاه

نوشته‌ام را با گفته همسرم در همایش ۲۸ مرداد ۸۲ در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ختم می‌کنم و شما را به خدا می‌سپارم:
آلنده گفت من حقیقت ملت را با زندگی‌ام می‌پردازم .. چرا دکتر مصدق نکرد؟!
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

پژوهشگاه علوم انسانی، سخن‌شناس نئی جان من خطا اینجاست.







